

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

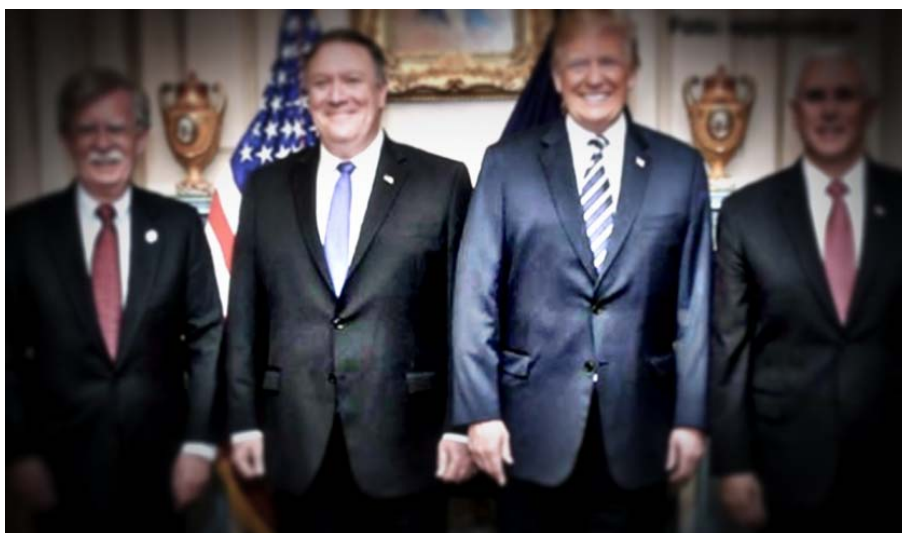
سیاسی

طیار یزدان پناه لموکی
فرستنده: عثمان حیدری
۱۹ می ۲۰۱۹



اهمیت ائتلاف ملی

اهمیت ائتلاف ملی – منطقه ای علیه حکومت های ارتجاعی و رویارویی با صف آرائی های امپراتور در خاور
میانه بزرگ



پروژه حضور پررنگ امپراتور، در صف آرائی نوین نظامی – امنیتی به ظاهر در دفاع از مبارزه مردم با نظام
های استبدادی غالب کشور های منطقه که مانند سودان در گیر " بحران عمیق اقتصادی ، سقوط ارزش پول ملی ،
افزایش افسارگسیخته تورم ، و سرکوب خشونت آمیز معترضانند " ۱ (دویچه وله ۹۸/۲/۸) نمایشی را تدارک دیده

که شمشیری دولبه است، لبه نخست آن افزایش باج خواهی از حکومت های ارتجاعی منطقه که پس از بهار عربی به شدت افزایش یافته است (چه به صورت دریافت هزینه های قشون کشی و چه با برخورد های تادیبی).

دوم، به کارگیری سیاست تبلیغی کج دار و مریزدر دفاع از مردمان معترض کشورهایی که پای لغزان سقوط حکومت های ارتجاعی آنان هر روز لرزان تر می شود، تا اگر جنبش های مردمی به طور خود جوش ویا به صورت یک ائتلاف ملی، موفق به سقوط حکومت های ارتجاعی شوند، عنان پیروزی به دست آمده، در دامن امپراتور و عوامل تحت حمایت آنان سرریز گردد، تا سمت گیری ملی - دموکراتیک به خود نگیرد

نکته مهم دیگر، تأمل روی برخی سیاست گذاری های منطقه ئی امپراتور، نزدیک به دو دهه اخیر است. این طور به نظر می رسد تغییر مسیرهایی که نسبت به بعضی حکومت های دست نشانده منطقه در پیش گرفته شده قابل توجه باشد، مانند شکستن حکومت هایی مانند طالبان در افغانستان و عمر البشیردر سودان (که در زیر فشار خرد کننده جنبش مردمی روی داد)، به رغم تحت الامر بودن همه جانبه آنان و با داشتن کارنامه ذیقیمت سرکوب نیروهای ملی - دموکراتیک، تحت عناوین جهاد با کفار و همچنین کشتار سبعمائه مردم به فقر کشیده شده را، رقم زده است. در این جابه جایی گاه در برابر اعتراض های گسترده مردمی، برای حفظ منافع، به نیروی معتمد جایگزین، یعنی ارتش به عنوان یک مرکز ثقل، جهت کنترل جنبش ها متوسل می شود مانند آنچه در مصر پاسخ گرفت، هر چند در سودان ناگزیر به عقب نشینی شد که شورای مشترکی از نیروهای نظامی جانبدار غرب و نیرو های غیر نظامی، با سمت گیری مردمی روی کار آیند تا انقلاب عمق نیابد. دو دیگر آن که در افغانستان بعد از طالبان بر طبل دموکراسی میان تهی کوبید و با حمایت از چهره هایی مانند کرزی و غنی، که تنها از قبل کمک های مالی بین المللی جهت بازسازی کشور " ده ها میلیارد دالر کمکی که در اختیار دولت قرار داده شد اختلاس سنگینی صورت داده اند که رد و نشان چندان از بازسازی در این کشور دیده نمی شود ۲ ضمن آن که اختلاس های مشابه دیگری در همین گزارش به نقل ازوال استریت ژورنال اشاره رفته است، روشن است تحمیل چنین غارتگران ویرانگر درکشوری مانند افغانستان نتیجه ای جز نا امنی، آلودگی دولت مردان به انواع مفاسد اجتماعی، که عامل ایجاد فقر و بیکاری فزاینده است حاصلی نداشت که از زمان سقوط حکومت ملی - دموکراتیک، لحظه ای این کشور روی خوش به خود ندید.

به ظاهر، می توان این طورتبیین کرد که حکمرانی مطلق مذهب در خاورمیانه به خاطر دامنه دار شدن شورش های اجتماعی، در پی نقشه خوانی مردم و نیروهای ملی - میهنی از مأموریت های چنین حکومت هایی که نه در راه رستگاری و عدالت اجتماعی بلکه تنها یک بازی سیاسی تحمیقی بود که در راستای منافع امپراتور جهت غارت اموال ملی ملت های منطقه تکوین یافته اند، دچار تزلزل شده و رو به افول می رود. یعنی عملاً این نوع حکومت ها بنا به ماهیتی که دارند نتوانستند به صورت یک بدیل نجات بخش آن طور که در آموزه های دینی طی سده ها در ذهن و روان مردم تبلیغ شده، عمل کنند زیرا آنان و سازمان های متعدد وابسته، نه بر پایه آن آموخته ها صلح جویانه، شکل گرفته باشند، بلکه بیش تر در نقش شبیه خوان های درنده خو به میدان آمدند. امپراتور بنا به بالا رفتن سطح آگاهی توده های منطقه، ناگزیر خود علیه نظام های خرافی دست ساخته، به میدان آمد تا از "اندیشه های ضد دینی حکومتی" که ناشی از برخورد غیر انسانی حاکمان ارتجاعی برخی کشورهای منطقه، علیه مردم که به طور فزاینده بالا گرفته، عقب نماند، از این رو با به کار بستن سیاست ریزاندن چنین قدرت هائی، افشاگرهای گسترده را درپیش گرفته است تا از جانبی در مبارزه با نیروهای تحول طلب، دست خالی نباشد. و هم چنین بتواند در موقعیتی مناسب تر دیگر، آنان را، چه علنی و یا پنهان در نقشی تازه بیاراید، نه این که در حذف

کامل آنان بکوشد، این نکته دیگر روشن و مسلم شده است که نه **مذهب** و نه **ارتش** که با مدل غربی شکل گرفته اند بنا به ماهیت شان در سرکوب خشونت بار جنبش های آزادیخواهی داخلی و منطقه ئی، هیچ گاه در لیست حذف کامل قرار ندارند.

تکیه به حکومت هائی (نظامی - مذهبی) از جانب امپراتور بیش تر بدان روست که آنان خود را پاسخگو در برابر مطالبات مردمی و آزادی های اجتماعی نمی دانند. توجیه سیاست آنان دشمن هراسی و ایجاد جو رعب و وحشت است که مدام روی روان جامعه سنگینی می کند، مانند فرو ریزانیدن طالبان در سال ۲۰۰۱ و نقش تازه آن در سال ۲۰۱۹، که در نمایش نو، سهم خواهی اش تا آن جا پیش رفته که " تاکنون در گفت و گو های صلح، طالبان، دست رد به سینه نمایندگان حکومت [دست ساخته امپراتور] در افغانستان زده و حاضر نشده تا با هیأت مذاکره کننده حکومت افغانستان صحبت کند "۳ بنا به نمونه های آمده ممکن است آنان را از داشتن قدرت قاهره تضعیف و یا فرو کشد منتها ریشه کن نمی کند بلکه به صورت حکومتی بی بنیه حقیق شده و یابه شکل نیرو های تروریستی چند لایه، علیه جنبش های اجتماعی نگه می دارد .

چنین است که هنگام خیزش های اجتماعی برای جلب نظر توده مردم، با به کارگیری ابر رسانه های خود، همان طور که اشاره رفت دست به افشاگری پردامنه ای علیه رهبران حکومت های ارتجاعی در سه حوزه : اختلاس های کلان، کشتارهای پردامنه مردم معترض، نیروهای ملی - دمکراتیک و نیز نمودن اندیشه های خرافی آنان دست می زند. در واقع هم آنان را ساقه تراشی می کند و هم در مقابل سرکوب خیزش ها، می نوازد. چنین حکومت هائی که ذاتاً مانند ارتش مستبد آفریده می شوند، از پایگاه مردمی تهی هستند به این خاطر در یک ناگزیری سخت به همه نوع تمکین نسبت به برنامه های امپراتوریه ویژه باج دهی، تن می دهند. زیرا در توازن نیرو به رغم لاف زنی های پرخطر، نه دارای توان نظامی بالائی در حد رویارویی با کشوری مانند امریکا هستند که " بودجه نظامی [سالانه آن(۶۴۹ میلیارد دالر) است، یعنی] بیش از یک سوم کل هزینه های نظامی ۱۵۵ کشور جهان [که] صرف تجهیزات نظامی خود می کنند؛ و نه از پایگاه مردمی شایسته ای برخوردارند . در چنین شرایط مرگبار، دیکتاتورهای دست نشانده، ناگزیر اند علاوه بر سلف فروشی ثروت های کانی کشور در بازارهای سیاه دست ساخته کنسرن های بین المللی... غالب ثروتی را که در طول حکومت شان از منابع ملی و مردمی غارت کرده اند، بابت هزینه کلان حفظ امنیت خود، پرداخت نمایند مانند خانواده مبارک که برای حفظ خود و خانواده " چند ده میلیارد ثروتی را که ... که گفته می شود از ۷۰ میلیارد فراتر می رود در بانک سوئیس[از جانب امپراتور] بلوکه شد. ثروتی که از طریق غصب و محروم ساختن مردم از رفاه اجتماعی به دست آمده است. "۵ گفتنی ست دیناری از آن پول را نه به دولت اخوان المسلمین محمد مرسى و نه به حکومت نظامیان السیسی داده نشده است. بنا به شرح آمده می توان تصریح داشت، تنها در یک شرایط، امپراتور بازنده میدان خواهد بود و آن **اتحاد و یا ائتلاف ملی**، **ملازم با صفوف فشرده مردمی در عزمی کلان برای براندازی حکومت های دیکتاتوری** ست .

با توجه به شرایط پیش رو، باید تأکید داشت دل بستن برخی نیروهای سیاسی متمایل به سیاست های غرب در خاورمیانه بزرگ، جهت دستیابی به جامعه ای دمکرات و حقوق بشری، بر پایه وعده های امپراتور، با توجه به نمونه های فراوان رخداد های دو دهه اخیر در منطقه، سرابی بیش نیست و هم چنین بیان این نظر که گذار مسالمت آمیز از دیکتاتوری به دمکراسی، که از جانب رفرمیست های وابسته به برخی حکومت های منطقه مطرح می شود بیش تر سیاست تحکیم دیکتاتوریست تا دست یابی گام به گام به دمکراسی ارزیابی شود .

از سوی دیگر، لازم به یاد آوری ست، اتحاد نظامی - امنیتی امپراتوری سرمایه داری بین المللی با غالب نظام های ارتجاعی منطقه، بر این مهم استوار است که با توجه به سرکوب همه جانبه و گسترده جنبش های نوین اجتماعی خاورمیانه بزرگ (۲۰۱۱ - ۲۰۱۷) موسوم به بهار عربی ...، نه این که خیزش ها فروکش نکرده بلکه عمق یافته و تیزتر شده است. نمونه سودان و اقدام پیشگیرانه از طریق کودتای نظامی، معادل نمونه مصر پس از انقلاب جنوری ۲۰۱۱، می تواند بیانگر همین نکته باشد. آشکار است در سودان عمر البشیر " در ۳۰ جون ۱۹۸۹ با یک کودتای نظامی [علیه] دولت [ائتلافی] صادق المهدی، نخست وزیر وقت، که منتخب مردم بود را بر انداخت و از آن زمان بر مسند قدرت ۶ [دوام آورد] منتها کودتای نظامی فعلی درست عکس کودتای عمر البشیر در ۳۰ سال قبل است یعنی پیش از مردمی شدن حکومت، برای کنترل جنبش داد خواهانه، ارتش به میدان آمد.

در واقع دور دوم بهار عربی، با توجه به افق پیش رو، و بر مبنای نشانه های موجود، چنین می نماید که رهبری جنبش ها، در برخی از کشورها به دست طبقه کارگر و دیگر اقشار، طبقات و متحدانشان متمرکز می شود. خرد جمعی حاکم بر این خیزش های رهائی بخش، که در صفوفی فشرده و عاری از هر تزلزلی رونمایی شده اند چنان تکاندنده هست که احزاب، سازمان ها و گروه های جانبدار ملی - دمکراتیک ... برخی از کشورهای منطقه را بیش از پیش وا داشته تا از جدا سری های زمان کش به خود آیند، آن چنان که با ارائه تحلیل های منطقی تر، کوشش دارند تا در راه اتحادی فراگیر، روی اصولی مشترک صفوف شان را در داشتن یک جبهه گسترده و فراگیر به هم نزدیک تر کنند. هر چند کینه های کور تبلیغاتی شان علیه هم پس از سرکوب های وحشتناک از جانب حکومت های ارتجاعی با عصبیتی قابل درک (چه ارادی و چه تحمیلی)، طی دهه ها، روان آنان را ناسور و ذهن شان را حساس و آسیب پذیر کرده باشد. که خود مبحث جداگانه ای است که به نظر می رسد باید در بخش روان شناسی نقش نیرو های ملی - دمکراتیک در خیزش های اجتماعی در سه دوره: پیش از انقلاب، دوران انقلاب و پس از سرکوب انقلاب ها طی یک سده اخیر مورد پژوهش علمی قرار گیرد، زیرا سه روحیه متفاوت به لحاظ نوع مناسبات، بین شان تظاهرات یافت. با این حساب بسیار ضروری به نظر می رسد که در خاورمیانه بزرگ از جانب تمام نیرو های عدالت جو که در رویارویی با حکومت های استبدادی اتفاق نظر دارند " پژوهشگاه و یا اندیشکده های منطقه ای " تأسیس شود، زیرا جمع آوری اطلاعات در باره تحولات صورت گرفته بسیار گسترده و پر دامنه تر از تحلیل هایی ست که بر حسب شرایط زمان تدوین شده اند. این طور به نگاه می آید تحقق برپائی پژوهشگاه های منطقه ای جنبش های اجتماعی خاورمیانه بزرگ زمانی پرمثمر خواهد شد که هریک از این کشورها، شعبه هایی از آن را در کشور خود تأسیس کنند. به طور قطع در علمی تر کردن مناسبات بین نیرو های مترقی در یک ائتلاف پردوام جهت تحکیم و تثبیت اتحاد آنان در جنبش ها، تأثیر بسزائی دارد. نخستین اثر آن، آگاهانه تر شدن اتحاد نیروها در جنبش هاست. و دیگر پردوام تر شدن این پیوند است که به طور تصادفی و جبری کنار یک دیگر قرار نگیرند تا بعد با تلنگری از هم بپاشند و آخر، هر کدام دنبال مقصر بگردند، نمونه بارز آن، کودتای سال ۱۳۳۲ در ایران است که هنوز برخی از حامیان نیروی های ملی - دمکراتیک به جای جانبداری از نقطه قوت های یک دیگر و پیروزی های به دست آمده از جنبش ۱۲ ساله، توسط برخی از جریان ها و شخصیت های وابسته به هر دو نیرو سوال هایی را علیه هم تدارک می بینند. که به طور غالب در پس پشت آن آژانس های امنیتی ارتجاع و امپراتور، خیمه زده اند. این نقطه ضعف، مهم ترین برد حریف است. بنا بر این، برای علمی تر کردن جنبش های اجتماعی در یک اتحاد آگاهانه باید گام های منطقی تری را در پیش گرفت. اتحاد جبری، بنا به

گواهی تاریخ ، اتحاد پردوامی نیست . اندیشکده های غرب حتی در باره چگونگی نگارش زبان های مختلف منطقه برنامه ریزی می کنند که چگونه بنویسند و چگونه بخوانند ، سیطره آنان بر حکومت های ارتجاعی تا آن جاست که ترمپ به عنوان " سیمای عریان و خطرناک سیاست های امپراتوری امریکا در قالب دولتی نژاد پرست و شبه فاشیستی " به صراحت درباره سلطان عربستان گفت : " پادشاه عربستان بدون ما دو هفته هم دوام نمی آورد " در تأکید افزود " شما بدون حمایت امریکا احتمالاً دو هفته بیش تر دوام نمی آورید ، پس باید هزینه نظامی خودتان را افزایش دهید " ۷ (بخوان باج حکومتی) نتیجه چنین تشری آن شد که " پادشاه عربستان با درخواست ترمپ برای افزایش تولید نفت موافقت کند ... و نیز با این درخواست که به عنوان صادر کننده بزرگ نفت ... برای کاهش قیمت نفت در بازار جهانی پیش قدم شود " ۸ و حتی " هزینه حضور نظامی امریکا در منطقه " را بپردازد .

این است اوج شکنندگی حکومت های ارتجاعی غالب کشورهای منطقه که به خاطر نداشتن پشتوانه مردمی به طور عریان از طرف امپراتور تحقیر می شوند تا برای چپاول بیش تر با باج دهی کلان در قدرت بمانند ، آنان ناگزیراند برای ماندن ، **باج حکومتی** خود را به امپراتور افزایش دهند چه این مناسبات " به لحاظ مادی و معنوی " به صرفه باشد یا نباشد . آن سوی سکه حرف ترمپ بیانگر اوج قدرت نیروهای مردمی در این کشورهاست که متأسفانه به خاطر نداشتن وحدت ارگانیک به معنای علمی آن **زیان تحمیلی انباشته شده ، فراوانی دارند** . چرا طی یک صد سال مبارزه داد خواهانه در خاورمیانه بزرگ با وجود پیروزی های پیاپی و حتا ائتلاف های مقطعی پس از جنگ جهانی دوم این اندیشه (وحدت پردوام نیرو های ملی – دمکراتیک) شکل نگرفت ؟ به رغم آن که با درخواست مکرر نیروهای تحول طلب همراه بود ، کونه نیست ؟ ائتلاف ها در مصر ، عراق ، افغانستان و ایران ... در دوران پس از شکست فاشیسم را می توان به عنوان نمونه مثال آورد . که با پیدایی دولت های نو ، قوانین تازه برپایه دمکراسی ، چانه زنی های جمعی ، داشتن اتحادیه و حق برپائی تجمع های صنفی – سیاسی تظاهر یافت تا خشونت ها و برتری جوئی های سرمایه داری تحت کنترل قرار گیرد .

البته این نکته را باید در نظر داشت که جو دمکراسی خواهی پس از شکست فاشیسم در سطحی گسترده بسیار بالا بود که پیش از آن سابقه نداشت چنان که در ایران پس از انقلاب مشروطیت در دور دوم (دمکراتسیم انقلابی به ویژه پس از قیام تبریز) ، به علت عدم اعتماد متقابل ، ائتلاف یا " جبهه واحد برای مبارزه با استبداد و استعمار " در نهضت جنگل ، ، با قتل حیدر عمو اوقلی فروشکست . گفتنی ست از زمان تشکیل سازمان دمکراتیک ایران به رهبری علی مسیو در سال ۱۲۷۷ ه ، ش تا ائتلاف نهضت جنگل ۱۳۰۰ ه ، ش نیرو های تحول طلب برای تشکیل جبهه ضد استبدادی تا پای جان پیش رفتند منتها شرایط ذهنی به رغم آماده بودن شرایط عینی ، فراهم نبود حال آن که پس از جنگ جهانی دوم با مدیریت درست در سال های ۱۳۲۳ " ائتلاف جبهه آزادی ، تحت رهبری شورای عالی " شکل گرفت که اهدافش برقراری حکومت ملی ، بر اساس قانون اساسی و رژیم دمکراسی ۲ – تأمین عدالت اجتماعی ۳- مراقبت در حفظ استقلال سیاسی – اقتصادی و تمامیت ارضی کشور بود . " که به لحاظ هیمنه ، بسیار آگاهانه تر از نهضت جنگل بود . فزون براین در ۱۳۲۵ ائتلاف " جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری " که نزدیک به پنجاه روزنامه و نشریه در آن عضویت داشتند ... تأسیس شد با آن که شکل گیری چنین ائتلاف ها که موفقیت های چشمگیری هم داشت ، دوام نیافت و به صورت یک فرهنگ نهادینه نشد . این امر مصداقی ست که در کل منطقه خاورمیانه بزرگ به نسبت بالائی قابل تعمیم است .

با این همه ، آن چه این نظر را در شرایط کنونی قوت می بخشد ، نوع نوین ائتلاف ، به عنوان نمونه در عراق است که به صورت پارلمانی تظاهر یافت گرچه به نظر می رسد این ائتلاف با ریسک بالا صورت گرفته باشد منتها در

نفس خود این پیام را دارد که یافتن **متحد ناب**، در میان جوامع خاورمیانه بزرگ، یک رؤیاست. **متحد ناب** را نباید یافت بلکه باید آفرید. وضع واقعاً موجود همین است که باید روزنه ها را تبدیل به احسن کرد و از مغاک اندیشه های انتزاعی به در آمد. روشن است این رویداد، برآیند خیزش های داد خواهانه مردمی منطقه خاورمیانه بزرگ است، که این ضرورت را پیش رو آورد که در مبارزه تحول طلبانه، آنان ناگزیر به وحدت اند تا یک دیگر را بیش تر ببایند. به میدان آمدن نیروهای تحول طلب و متحدانش در سودان (نیروهای اجماع ملی، فراخوان سودان ...) با شعار "آزادی، صلح، عدالت [اجتماعی] ..." نمونه دیگر این وحدت است که در کنار و میان مردم، خواستار انتقال بی درنگ قدرت به نمایندگان مردم "هستند. همیشه انقلاب ها فرصت های بزرگی را برای وحدت نیرو های مترقی و میهن دوست فراهم می آورد. زیرا پیروزی شان نهفته در اتحاد متقابل می باشد و به این امر آگاهی دارند، همه آنان (نیروهای تحول طلب، ملی و میهنی در کل منطقه) هزینه بسیار گزافی را طی یک سده اخیر در کارنامه مبارزاتی خود دارند. روشنگری و حمایت بی وفقه آنان از خیزش های مردمی و نیز تحلیل شرایط از وضع موجود را، در رشد جنبش های منطقه از جانب آنان نمی توان از نظر دور داشت. با این همه نفس جنبش، می طلبد در راه دستیابی به پیروزی، صفوف آنان متشکل، هدفمند و با برنامه در راه دستیابی به "استقرار آزادی، استقلال، صلح و عدالت اجتماعی" باشد. عینیت دادن، نمودن اقتدار تا به لرزه در آوردن زمین در زیر پای جنبش های نوین اجتماعی، پس از شکست دور نخست منطقه ئی آن موسوم به بهار عربی، این پیام مهم را در شرایط کنونی چون بیرقی در دستان شان به اهتزاز در آورده که "تشکیل انللاف وسیع از نیروها و احزاب سیاسی تحت شعار واحد" کلید پیروزی ست.

گفتنی ست مصادره شدن چنین جنبش هائی از جانب امپراتور، با توجه به داشتن لایه های متفاوت اپوزیسیون دست ساخته وابسته به طبقه کلان سرمایه داری که بازست های مردمی از طریق ابر رسانه های تبلیغی خویش، دور از ذهن نیست که به عنوان آلترناتیوی مطمئن بر کرسی قدرت بنشانند به ویژه در کشورهائی که با چپاول و غارت کلان اموال ملی، نظام های حکومتی مورد نفرت عمیق مردم قرار دارند، این امر زنگ خطری برای نیروی های مردمی ست به این معنا که هر گونه تغافل در راه وحدت، زیان جبران ناپذیری به همراه دارد که تیر آن در دور نخست، در سینه جنبش هامردمی خواهد نشست. در چنین جوامعی متلاطم، امپراتور برای حفظ منافع خود به طور قهر آمیز، از طریق دخالت نظامی مستقیم (تروریسم دولتی) و یا از راه نظامیان وابسته به خود همراه با گروه های پرتنوع تروریستی اش وارد میدان خواهد شد مانند آنچه در عراق، افغانستان و لیبیا ... رخ داده است. تاریخ سرکوب جنبش های معاصر نشان داده است که امپراتور به محض استقرار نیروهایش بدون لحظه ای درنگ اقدام به متلاشی کردن کلیه تشکل نیروهای تحول طلب، ملی و دیگر نیروهای میهنی می کند. بنابراین برپائی جنگ روانی پردامنه، و متلاطم داشتن هر روزه روان جامعه منطقه، طی دهه های اخیر، درس عبرتی ست برای تمامی گردان های حاضر در میدان های داد خواهی، که پیروزی، آن قدر هم فکر می کنند آسان نیست و امپراتور با چشمان باز و بیدارش برای حفظ منافعش، حضور دائم دارد، نه این که در احتضار به سر ببرد که به نگاهی می برد. بلکه تمامی نشانه ها حاکی از آن است که هر روز، خود را در داشتن سکان رهبری اش بیش تر تجهیز می کند. دامنه نفوذش رابه ویژه در دنیای مجازی به عنوان یک منبع پر در آمد و یک مرکز تخریب اذهان عمومی بسیار گسترده کرده است. آموخته است که باید همچنان برای حفظ هژمونی جهانی اش، امتیاز ندهد. خونریز و مهلک باشد در عین حال چون موم به هر شکلی در آید زیرا می داند آتش زیر خاکستر توفنده است. نمودن بخش خاموش این آتش پنهان، هنر اوست تا فرهنگ یأس، و روان پریشی را برجسته نماید. بنا براین،

داشتن عنوان یک نماد و پشتیبانی صدیق در این راه ، تنها تضمینش اتحاد نیروهاست نه داشتن جزیره های پراکنده هم زبان و هم دل . به همان اندازه که کوچک شدن کشورهای منطقه تحت هر عنوانی ، کنترلش آسان است . به همان نسبت تکه پاره شدن نیروهای تحول طلب ، میهنی و مردمی نیز کنترلش بسیار آسان خواهد بود . درک این سیاست ، چشمان باز می طلبد . نه رویای احتضار . حریف قدر ، مسلح به دانش مبارزه است بنا براین باید او را درست دید با تمام امکانات و قدرتش ، نه تنها نقطه ضعف (بحران دوره ئی اقتصادی اش) تا آن اندازه برجسته کرد که قدرت بین المللی گسترده اش در عرصه های مختلف به دیده نیاید . به نحوی که تناقض اندیشه را دامن بزند . آن گاه این نکته بیش تر جلوه خواهد کرد که تاکنون چه بر سر خویش آوردند نه بر سر حریف هوشیار .

به نظر می رسد این نکته قابل تأکید را می توان بیان داشت که تنها دارا بودن کارنامه های درخشان که ارثیه پربهائی ست ، کافی نیست ، بلکه تبدیل کردن هر فرصت و روزنه به احسن ترین شکلش مانند نمونه عراق ، تفاخر به اندوختن آن ذخیره است زیرا گرگان خفته در کمین ، مترصد لحظه اند . تجربه نشان داده است . هر نوع اشتباه در تحلیل و تبیین وضع موجود ، برای نیروهای تحول طلب ، ملی و دیگر نیروهای میهنی خسارت سنگینی را در پی خواهد داشت ، که تاکنون کم شمار نبوده است

مورد دیگر آن که اگر این مهم قابل درک باشد که هر دستاورد داد خواهانه در گذشته از جانب نیروهای تحول طلب ، ملی و میهنی ، که با پشتیبانی و حمایت مردمی به دست آمده با حفظ اعتبار و اعتماد به آن نیرو ها در نهایت ، از آن کل جنبش و کل جامعه به شمار می رود ، بخش قابل توجهی از مناقشه های سیاسی گروهی در نمایاندن یک چهره برتر در جنبش را ، تعدیل خواهد کرد . باید پذیرفت شرایط تغییر کرده است ، تغییر شرایط متضمن بیان نویی است تا تحت سیاست بسیار حساب شده به کار گرفته شود . خود نمائی های گروهی و مرامی به زیر سؤال بردن یک دیگر در عین همدلی ، همان است که سیاست تازه امپراتور با ایجاد جنگ روانی سنگین ، همراه با ایجاد دشواری های مالی ، فریاد ملی گرایی حکومت های ارتجاعی را به آسمان برد ، با این آگاهی که چنین شعار هائی عاری از هرگونه صبغه مردمی و میهنی ست و هدفی جز محکم کردن زمین لرزان زیر پایشان ندارد که نقش آن روی سکه اش بالا بردن تشدد و تفرقه در میان گروه های سیاسی ملی – دموکراتیک می باشد . تحلیل حساب شده نیروهای تحول طلب ترکیه در قشون کشی رژیم شبه فاشیست ترکیه ، مصداق روشنی ست در سرکوب خلق کرد سوریه که شعار های ناسیونالیستی تند حکومت ارتجاعی ترکیه را محکوم نموده : " عملیات نظامی دولت ترکیه در خاک سوریه ... برای گره زدن طرح های اقتصادی و سیاسی خود به برنامه امپراتوراست ، هیچ ربطی به منافع ملی و موضوع امنیت ترکیه ندارد " ۹ تا بینائی حضور را بالا برد زیرا نظام های خلق کش ، هیچ گاه چهره ملی ندارند بلکه حافظ منافع سرمایه داری کلان مالی – نظامی خویشند .

شایسته اشاره است ، آن چه به جای احزاب تحول طلب و ترقی خواه با بالا رفتن سطح آگاهی ملی – منطقه ئی و فشار فزاینده توده های مردمی در اشکال مختلف حضور داریم دارد **تشکل های مردمی** در بطن جوامع منطقه است ، که به رغم کنترل شدید ، در دو عرصه ، کارنامه کاری زبینه ای ارائه داده اند ۱- کنار آمدن در عمل روی نکات مشترک ، بدون توجه به اندیشه ها ، ۲-، قرار گرفتن در کنار و میان مردم در لحظات سخت فاجعه ملی – منطقه ئی (از بلایای طبیعی گرفته تا خواسته و مطالبات قانونی و جنگ های ویرانگر تحمیلی) که درس گرانبهائی از تاریخ تحولات اجتماعی زمان ما به حساب می آید که با سمت گیری داد خواهانه همراه است ، بدیهی ست این امر تجربه بسیار خوبی از شمای یک اتحاد ملی ست که مستقل از هرگونه جدای سری ها ، راه خود را می پوید . بنا براین صدای گام سنگین این سیل خروشان ، پیام زمان خود را دارد . لجاجت مرامی در داشتن هژمونی جنبش ها در

شرایط کنونی، ادعائی ست که سقف نظرش کوتاه می نماید. به ویژه تحلیل آن گروه های از چپ ها برگشتی رانت خوار، و رانت جو، پادو مآب های پنهان و آشکار غالب دولت های ارتجاعی منطقه و آژانس های امنیتی بین المللی که با "تبیین سیاست خلاء"، در جنبش های کنونی منطقه با این توجیه که "جنبش های بدون سرمحموم به شکستند" یعنی نداشتن رهبری یک حزب و دسته و گروه رسمیت ندارند، باید گفت اگر جنبش ها بدون سر بودند، ۸ سال در میدان نبرد نابرابر نمی توانستند دوام بیاورند. ندیدن نقش و حضور تمامی آن سرها در شیوه نوین، آن هم به طور عامدانه یک تجاهل آشکار است. زیرا سر اگر سر است باید در میدان باشد به هر شکل ممکنش آن هم در یک ائتلاف فراگیر. ضمن آن که هیچ جنبشی منتظر چنین حضوری نمی ماند

ائتلاف ها باید پیش از قدرت یافتن خیزش ها شکل بگیرند حتی تحت عنوان یک شعار. نه این که در گوشه ای امن، در انتظار پهن کردن فرش قرمز بنشیند. خود را سر بدانند این شعارها نفی حضور اندیشه داد خواهانه ست که در بطن خیزش های مردمی نهفته ست. مهندسی به کار گیری چنین سیاستی هائی بیش از هر چیز به قصد مختل کردن خود اتکائی جنبش هاست و ربودن حق مبارزه و استقلال عمل آن هاست. نه این که ندانند نسل جدید با قانونمندی های زمان خود شرایط را تبیین می کند که با نسل دوران پس از جنگ جهانی دوم متفاوت است. اگر امپراتوری رسانه ئی در دوران خیزش ها با سیاست تفرقه افکنانه حضور فعال دارد، احزاب و سازمان ها و گروه ها نیز، بی بهره نسبی از این دانش نیستند. نمی توان این نکته را کتمان کرد که به رغم تمامی تتگناه موجود آنان (نیروهای تحول طلب و مترقی) با تمام قدرت در خیزش های سال های اخیر حضوری پررنگ نداشتند، جلسه های منظم منطقه ئی نیروهای تحول طلب و تحلیل های درست آنان از شرایط جنبش ها، در کنار تشکل های مردمی که ده ها سال فعالند نقش نوئی را رقم زدند گرچه نمی توان کاستی ها را پنهان داشت اما نمی توان سرکوب های خونبار دهه هاعلیه نیروهای ملی - دموکراتیک را ندیده گرفت ضمن توجه به تمامی این دشواری ها و بغرنجی هائی که در دور نخست بهار عربی که رهبری به طور غالب در دست طبقات متوسط عمدتاً مرفه بود که هزینه گرانی را نیز به بار آورد، نقش نیروهای تحول طلب و مردمی را نمی توان نادیده گرفت، در واقع برآیند آن رهبری ست که اکنون هژمونی جنبش ها به طور عمده در دست طبقه گارگر و متحدینش قرار گرفته است. آگاهی مبارزاتی منطقه علیه نیروهای ارتجاعی ارتفاع یافته است، هرچند هنوز به طور متمرکز و متحد، فراگیر نشده است ولی نقش و نشان خود را دارد تا آن اندازه که رویتش می رود تمام رخ شود. بنابراین قشون کشی امپراتور، آن قدر که علیه جنبش های مردمی تجهیز شده، نشانه های ماشه اش به سمت ارتجاع نیست که این چنین تابلو شده است. جنبش های اجتماعی در خاورمیانه عمق یافته است، صدای پای منظم ارتش توده های گرسنه خاورمیانه سنگین از تعزیه های حکومت های ارتجاعی ست. این قدرت تبلیغاتی امپراتور و ارتجاع منطقه است که اذهان را به سوی دیگر هدایت می کنند تا شلیک شان در سینه هدف درست بنشیند.

مهم دیگر آن است که نباید به شعارهای باسمة ای چپ های برگشتی رانت خوار و روشنفکران ریزه خوار سفره آنان که با محتوی منفعلانه گفته می شود "امپراتور در نهایت محکوم به فناست" شعاری اخته ای که هیچ تحرکی در آن نهفته نیست که چگونه؟ توجه کرد. حال آن که در شرایط کنونی، امپراتور، مسلح به مدرنترین ابزار و اندیشه در رویارویی با هر جنبشی ست. کل خیزش های خاورمیانه را با پیشرفته ترین سلاح و قهر آمیز ترین برخوردها، با توجه به پشتوانه عظیم توده ئی که داشت به زمین کوبید و صدها میلیارد دالر کاسب بود. پس از این واقعه است که امپراتور نرخ حفظ قدرت حکومت های ارتجاعی را بالا برد. روشن است، این شعار، سیاست خوابگونه ای ست

تا دیدگان را به هم آرد. که برخی نشریات در اعلامیه های به اصطلاح همبستگی شان در اتحاد با جنبش ها ، با ماتیک های ضد سرمایه داری شان تیترو می کنند .

نکته ای که نباید فرو گذار کرد آن است که اگر نظامی نتواند منافع امپراتور را حفظ کند حتی برایش سگ پا سوخته باشد باید کنار گذاشته شود تا او بتواند هم جنبش را در هم شکند و هم رهبران را نیست و نابود کند با توجه به این مهم ، باید یاد آور شد که در میان جبهه متحدین سرکوب از امپراتور تا حکومت های ارتجاعی و بازوهای مسلح خونریز شان ، درگیری های پرتنوعی بر سر تقسیم منابع مهم منطقه از انرژی و بازار تا جایگزینی مهره ها... حاکم است تا در این سو ، که بیش تر کج خلقی های غالباً خرده بورژوازی روشفکرانه جلوه فروشی می کند، که با انگشت تدبیر قابل کنترل است ، بنا براین با در نظر گرفتن اندیشه تکرر گرائی **ضروریست** صفوف جنبش ها به طور آگاهانه و علمی ، مستحکم و فشرده تر گردد .

زیر نویس

- ۱-دویچه وله : ۲۸ / ۲ / ۱۳۹۸
- ۲- دویچه وله : ۲۸ / ۶ / ۲۰۱۰
- ۳- سایت صدای فرانسه : ۱۰ / ۲ / ۱۳۹۸
- ۴ - دویچه وله : در باره افزایش بی سابقه بودجه نظامی کشورهای جهان در سال ۲۰۱۸ بر اساس گزارش انیستیتو بین المللی پژوهش های صلح ستکهلم ۹ / ۲ / ۹۸
- ۵ - صدای امریکا : ۲۶ / ۱۱ / ۱۳۸۹
- ۶ - دویچه وله : ۳ / ۶ / ۲۰۱۲
- ۷ - صدای امریکا : ۳ / ۱۰ / ۲۰۱۸
- ۸ - همان مأخذ
- ۹ - ۵ / ۱۱ / ۹۶